

## گزارش یک نویسندهٔ عرب دربارهٔ ایران

مرضیه شریعتی

دانشجوی دانشکده الهیات و معارف اسلامی

موسسه الباطین در کویت، مؤسسه‌ایست که می‌کوشد با ایجاد شاخه‌های گوناگون در کشورهای عرب و حتی غیر عرب، شعر و ادب آنها را به یکدیگر نزدیک کند و به تفاهم فرهنگی میان این اقوام دست یابد. هنگامی که این فعالیت‌ها در کشورهای غیر عرب صورت می‌پذیرد، پژوهش‌های انجام شده به ناچار، سر از ادبیات تطبیقی، که جایز اینچنین در جهان اسلام خالی است، در می‌آورد. این سازمان در سال ۱۳۷۹ مراسم با شکوهی در ایران و با همکاری دولت و پژوهشگران ایرانی ترتیب داد که اینجا مورد توجه ما نیست. اما آنچه در این میان نظر ما را به خود جلب کرده، گزارشی مقاله‌نویسی به نام دکتر محمد المنسی قنديل است که همراه پژوهشگران عرب به ایران آمد و سپس گزارشی نسبتاً مفصل و گاه بسیار هوشمندانه از محیط آزادی یافته ایران انقلابی، مراکز علمی، پژوهشگران ایرانی همراه با تصویرهای رنگین زیبا، و از همه مهمتر دربارهٔ وضعیت زبان عربی در ایران تدارک دید و در مجلهٔ «العربی» (ش ۵۰۳، اکتبر ۲۰۰۰ م.) منتشر کرده (صص ۳۶-۵۵). نام مقالهٔ او و تصویر یک بانوی ایرانی نیز زینت بخش جلد مجله است. ما پنداشتیم که اگر گزارشی مختصر از این مقاله مفصل فراهم آوریم و بخصوص به نظر این خبرنگار دانشمند دربارهٔ چگونگی زبان عربی در ایران بیشتر پردازیم، بی‌گمان توجه دست‌اندرکاران آموزش عربی و مسئولانی را که این کار دشوار را بر عهده دارند جلب خواهد کرد. به امید آنکه به زبان عربی و آموزش آن عنایت ویژه مبذول گردد تا شاید از تنگنایی که اینک در آن افتاده برهد.

مؤلف در آغاز، به هدف برگزاری این سمینار که در راستای گفتگوی فرهنگی جهان عرب با ایران و پیرامون محور سعدی شیرازی صورت گرفته است، اشاره می‌کند. سپس به این بهانه، به فضای فرهنگی ایران و اصلاحاتی که اخیراً در آن آغاز شده است، با عنوان «بهار تهران»، می‌پردازد، از حق مشارکت زنان در انتخابات، فوتبال، جایگاه سینمای ایران در جهان و پوشش متعادل زنان ایرانی به عنوان گامهای مثبت یاد می‌کند و پس از آن درباره روند پویای انتشار در ایران به بحث پرداخته می‌گوید: «این انتشارات (۲۰ هزار عنوان) اگر چه تنها یک سوم انتشارات در کشوری مثل بریتانیاست، باز پنج برابر انتشارات در سراسر جهان عرب است که در این زمینه سیر قهقرائی دارد (مؤلف منبع این آمار را نقل نکرده). وی سپس این سؤال را طرح می‌کند که: نقش زبان عربی در این حجم از انتشار چیست؟ و خود می‌افزاید: «بعد از گذشت ۱۲ سال از انقلاب و تصویب قانونی که زبان عربی را به عنوان زبان دوم این کشور معین کرد و دستور آموزش آن را در مقاطع مهم تحصیلی ابلاغ نمود، آیا هیچ نظارت و کنترلی بر اجرای این دستورالعمل صورت گرفته؟ و آیا برآستی بند شانزدهم قانون اساسی اجرا شده؟» وی آنگاه در پاسخ از فهمی هویدی نقل قول می‌کند که: «به نظر می‌رسد ایران در آینده به صورت مد روز برای جهان عرب در آید.» سپس، به نقل از کتاب *ایران من الدخل* تألیف همین نویسنده، می‌افزاید که «زبان عربی در ایران مواجه با دو مشکل اساسی است: مشکل اول از زمانی آغاز شد که آموزش زبان عربی در آیین‌نامه مجلس به تصویب رسید. اجرای این قانون، مستلزم استخدام آموزگاران عرب بود تا آموزش زبان عربی به نحوی عالمانه و صحیح محقق گردد. به همین جهت، دولت ایران به مصر پیشنهاد کرد که چند تن مدرس به ایران اعزام دارد. اما دولت مصر، نظر به شرایط سیاسی و تیرگی روابط، از پذیرش پیشنهاد ایران سرباز زد. به نظر من (مؤلف کتاب) امتناع مصر، کار درستی نبود، چرا که دخالت دادن روابط سیاسی مؤقت در حیطه پیوندهای دیر پای فرهنگی اساساً شایسته نیست. مشکل دوم جنگ ایران و عراق بود. ایرانیان چگونه می‌توانستند میان بمب و زبان عربی که هر دو خاستگاه واحدی داشتند تمایز قائل شوند؟ دیگر چگونه ممکن بود فریادهای ملی‌گرایانه‌ای را که می‌خواست ایران را از هر چه رنگ عربی دارد دور سازد، خاموش ساخت؟ تنها قربانی این دو معضل، همانا زبان

عربی بود.<sup>۱</sup> شیخ محمد شعاع فاخر که از رؤسای عشایر خوزستان است نیز، بر این نکته تأکید می‌ورزد: «در زمان شاه، اصلاً زبان عربی گسترش و عمومیت نداشت و آموزش آن نیز ممنوع بود. ما در داخل خانه و به طور مخفیانه به این زبان تکلم می‌کردیم. اما بعد از انقلاب همه مدارس شروع به آموزش عربی کردند و روزنامه‌هایی نیز به این زبان به چاپ رسید.<sup>۲</sup> این امر واقعاً برای ما مطلوب بود. اما متأسفانه آتش جنگ میان ایران و عراق شعله‌ور شد و برخی از مردم خوزستان هم فریب ادعاهای نژاد پرستانه صدام را خوردند و در نتیجه، مقامات ایرانی نیز در برابر هر آنچه رنگ و بویی عربی داشت، موضع گرفتند. فرهنگ عربی از این بحران جان به سلامت نبرد، و ما اگر چه از جنبه سیاسی اوضاع را سامان داده‌ایم، اما از نظر مادی، هنوز با ویرانی‌های خوزستان دست به گریبانیم.» پس از این نگارنده، زیر عنوان «زبان سبیل‌ها» به وضعیت زبان عربی در ایران می‌پردازد و یکی از اساتید ادبیات فارسی را که کتابها و تحقیقاتی به زبان‌های فارسی و عربی دارد، معرفی می‌کند و با کمال تعجب اظهار می‌دارد که وی قادر به سخن گفتن به زبان عربی نیست. «مشابه این حالت کم نیست، بلکه بیشتر اساتید زبان عربی در دانشگاه‌های غیر دینی ایران نیز توانایی تکلم به زبان عربی را ندارند.» زبانی که ایشان آموخته‌اند، به نشانه‌های نمادین یا نوعی موسیقی اصوات تبدیل شده است که دیگر با زبان زنده و گویای امروزی همساز نیست. بلکه ابزاری است که در ایران یک طرفه عمل می‌کند: «شنونده سؤال‌های مرا بی‌درنگ می‌فهمد، اما قادر به پاسخ گفتن نیست.» آنگاه اضافه می‌کند: «زبان عربی برای خود اعراب نیز دشوار است چه رسد به کسانی که با این زبان بیگانه‌اند.» دکتر محقق نیز این موضوع را تأیید می‌کند: «طبیعتاً دشوار است. شما خودتان به عنوان عرب مشکلات فراوانی با نحو دارید در حالیکه مسأله اصلی ما صرف است. عده‌بی‌شماری از جوانان که به تحصیل این زبان مشغولند، اصلاً فرصت آن را نمی‌یابند که به زبان عربی صحبت کنند. ما مدتهای طولانی، از ارتباط مستقیم و

---

۱. بدیهی است که ما تنها به ذکر نقطه نظرهای نویسنده که گاه ناموثق و زاییده پندارهای خود اوست بسنده می‌کنیم.

۲. پیش از انقلاب هم نشریات به عربی وجود داشت، از آن جمله بود *الأخاء* که مؤسسه اطلاعات چاپ می‌کرد.

گسترده با جهان عرب محروم بوده‌ایم.» او علت این امر را در این می‌داند که ایران جدید در حال پشت سرگذازدن مرحله‌ای است که در آن نسبت به زبان عربی و هر آنچه ماهیتی عربی دارد، خصمانه عمل می‌کند. او در این زمینه می‌گوید: «ارتباط زبانی ما با جهان عرب، عمیق‌تر از ارتباط سیاسی مان است، دلیل آن هم دلبستگی مان به قرآن و اسلامی است که ما خود برگزیده‌ایم. ما همواره از بزرگترین داعیان آن بوده‌ایم. هر دانشگاهی در ایران گروهی را برای آموزش زبان عربی اختصاص داده است که همه ساله حدود ۱۵۰ دانشجو از آن فارغ‌التحصیل می‌شوند. البته این رقم به غیر از هزاران دانشجویی است که هر سال از حوزه‌های دینی بیرون می‌آیند. چگونه این تعداد، زبانی را بیاموزند که جز در مساجد نمی‌یابند. مشکل ما همین است.» دکتر سعید نجفی از دانشگاه علامه طباطبایی می‌گوید: «محاوره و گفتگو مهمترین مشکلی است که ما در آموزش زبان عربی با آن مواجه‌ایم.»

نویسنده، به حضور زبان عربی در رسانه‌های گروهی نیز اشاره کرده و به عنوان نمونه چند مجله و روزنامه از قبیل *کیهان العربی، الوفاق، طاهره، والهدی* را معرفی می‌کند، سپس سیر تاریخی زبان عربی را در ایران مورد توجه قرار داده اشاره می‌کند که زبان عربی، ریشه در تاریخ کهن ایران دارد و تأثیر و تأثر فرهنگی میان دو زبان از دوران ساسانی آغاز شده بود، و سرانجام هم هیچیک از این دو زبان، تسلیم آن دیگری نشد. پس بهتر است که اینک ما آنها را به مرحله آشتی برکشانیم. در آغاز اسلام، اعراب که مدت ۴۰۰ سال فشار نیروهای ساسانی را تحمل کرده بودند، توانستند زیر پرچم اسلام، سراسر ایران را فتح کنند و ایرانیان نیز نه تنها به سرعت تمام اسلام آوردند که خود از بزرگترین داعیان دین جدید شدند. اعراب نیز اینک با فرهنگی که اوصافش را از دیر باز شنیده بودند مواجه گشتند و با حرص تمام در پی آشنایی با آن برآمدند. ایشان که خود از آیین‌های اداری بی اطلاع بودند، ناچار تا زمان حجاج، در دیوان‌های دولتی، زبان فارسی را به کار می‌بردند و از دبیران ایرانی بهره می‌گرفتند. هنگامی که همه این آثار به زبان عربی برگردانده شد، باز فارسی معجزه آسا به زندگی خود در کنار عربی ادامه داد. طی نخستین قرن‌ها، زبان عربی که بیشتر با زندگی در صحرا آشنا بود، ناچار بسیاری از واژگان مربوط به زندگی شهر نشینی را از فارسی به وام گرفت. اما با گسترش فرهنگ اسلامی در ایران، این زبان فارسی بود که به نوبه خود انبوهی واژه، خاصه در زمینه دین،

از عربی اخذ کرد و در شعر و نثر تحت تأثیر آن قرار گرفت.

زیر عنوان «صحرای نمک»، مؤلف به توصیف دشتها و راههای کاروان رو و دریاچه حوض سلطان می‌پردازد تا سرانجام به شهر مقدس قم، «پایتخت نهانی ایران» و «سمبل مرجعیت» می‌رسد و آنگاه تاریخچه پیدایش شهر و نقش حضرت معصومه (ع) را در آن شرح می‌دهد و می‌افزاید که قم اینک «شهر فرهنگ عرب در ایران» است، زیرا هم مرکز اجتماع عرب‌هاست و هم بر تعدادی مؤسسه انتشاراتی و کتابخانه عربی شامل است. انبوهی عراقی از جور حکومت عراق به حضرت معصومه (ع) پناه آورده‌اند. گروهی دیگر هم در پی کسب علم و نیز کسب حداقل امکانات زندگی به این شهر آمده‌اند. وی از قول شاعری عرب که در قم مسکن گزیده، می‌نویسد: اعراب ایران، حدود ۳ میلیون نفرند که یک‌میلیونشان را پناهنده‌گان عراقی تشکیل می‌دهند. به همین جهت زبان عربی در ایران، از غربت به در آمده. اگر در زمان شاه هیچ نشریه یا موسسه آموزشی عربی (!) وجود نداشت، اینک ۲۰ نشریه عربی به چاپ می‌رسد<sup>۱</sup>. آنگاه به قول نویسنده عرب دیگری که کتابخانه بزرگی در منزل دارد و از همانجا فصلنامه قضایا اسلامیة معاصره و همچنین سلسله‌ای کتاب با عنوان عمومی «رؤاد الاصلاح» را منتشر می‌سازد، استناد کرده می‌نویسد: عراقی‌ها در کار رسانه‌های عربی، سخت می‌کوشند؛ همه نشریات به زبان عربی و حتی گاه ایرانی، و نیز همه مراکز میراث عربی که بر ۷۰ مؤسسه بالغ است، به دست ایشان اداره می‌شود. علاوه بر این، امور رسانه‌های گفتاری، خواه رادیو و خواه تلویزیون، و انجمن‌های عربی نیز در اختیار ایشان است. سرانجام نویسنده به یک کتابخانه ادبی اشاره می‌کند که بر ۴۰۰ هزار کتاب و مجله شامل است و بسیاری از مشاهیر عرب چون عبدالوهاب بیاتی را پذیره شده است.

وی در پایان پیشنهاد می‌کند که اعراب، در تحکیم پایه‌های زبان عربی در ایران - که دین و فرهنگی مشابه اعراب دارد - بکوشند و این موانع سیاسی موهوم را که سیاست بر پا داشته پشت سر گذارند، و نیز ادبیات فارسی را بیاموزند تا نقاط اشتراک آنرا با فرهنگ عربی شناسایی کنند و از نقاط اختلاف پرهیزند.

۱. اطلاعات نویسنده در این باره، از منابع واقعی اخذ نشده و به همین جهت گاه نادرست و اغراق‌آمیز است.